

رشته زبان و ادبیات فارسی

نام درس : دستور زبان و ادبیات فارسی ۲

الفبای فارسی

**مجموع نشانه هایی که برای نشان دادن آواهای هر زبان به کار می رود ،
الفبای آن زبان نامیده می شود .**

این نشانه ها در زبان فارسی ۳۲ تا است.

واج

هر کدام از آواهای زبان را واج می گویند . واج عبارت است از کوچکترین واحد صوتی متمایز .

واج ها دو دسته اند : **مصوت ، صامت**

۱- مصوت یا صدا دار: آوایی است که با لرزش تار آواها از گلو بیرون می آید و هنگام ادای آن دهان گشاده می ماند.

در زبان فارسی امروز شش مصوت وجود دارد.

مصوت کوتاه :  

خط آوایی : a e O

مصوت بلند : آ ای او

خط آوایی : ā ī ū

۲- صامت یا بی صدا : واجهایی که در ادای آنها جریان هوا پس از گذشتن از نای گلو در نقطه ای میان گلو و لب ، ناگهان بر اثر مانعی متوقف می شود .

شماره صامت ها در زبان فارسی امروز ۲۳ صامت است که عبارتند از:

ء ب پ ت ج چ خ د ر ز س ش ف ق ک گ ل م ن و ی ه

البته برای نشان دادن برخی از صامتها چند نشانه به کار می بریم مثلا:

ز، ذ، ض، ظ

**ا، و، ی سه نشانه ای هستند که گاهی صامت و گاهی مصوت هستند
این نشانه ها اگر واج دوم هجا باشد مصوت است و در غیر این
صورت صامت :**

با دام ، بود ، بید (مصوت)

ابر ، ورد ، یزد (صامت)

ه: صامت است. (هنر ، شهر ، راه)

البته گاهی در پایان کلمه نشانه مصوت کوتاه (ـ) است.

خانه ، گربه

مصوت مرکب : بعضی زبان شناسان معتقدند که در زبان فارسی دو مصوت مرکب نیز وجود دارد :

۱- در کلمات فردوسی ، نوروز ، روشن

۲- در کلمات می ، کی ، ری

اما بعضی این مصوت را یک مصوت و یک صامت کوتاه می دانند. Cvc

تعریف جمله :

مجموعه ای از کلمات که دارای معنی مستقل و تمام باشد جمله خوانده می شود .

جمله سخنی است که حداقل دارای دو جزء اصلی باشد.

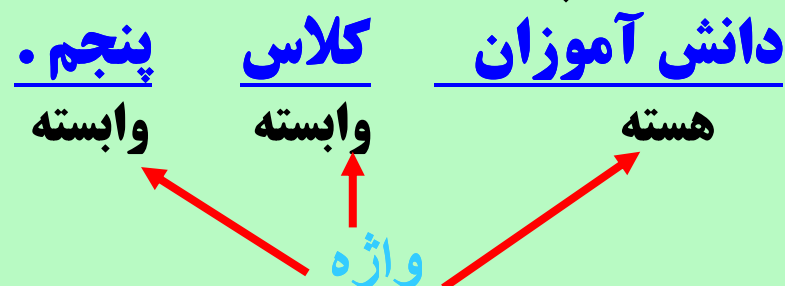
نهاد و گزاره .

در جمله حداقل یک فعل وجود دارد .

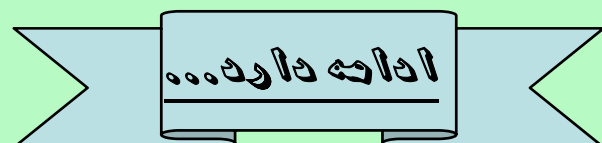
گروه، واژه، واژک

هر جمله از جزء های کوچکتری تشکیل می شود :

۱- گروه: دارای یک هسته و چند وابسته است .



۲- واژه: هر کدام از جزء های هسته را واژه ای تشکیل می دهد .



۳- واژک : بعضی واژه ها از جزء های کوچک واژک تشکیل می شوند.

دانش آموزان (واژه) کلاس (واژه) پنجم (واژه)
چهار واژک ۱ واژک ۲ واژک

کسره اضافه هم واژک است .

تعریف واژگ: کوچکترین واحد زبان است که دارای بار دستوری و معنایی است و نمی توان آن را به واحد کوچکتری تقسیم کرد.

ارکان جمله

بعض از اجزاء جمله نقش اساسی تری دارند که به آنها ارکان جمله می گویند .

۱- جمله های که فعل تام دارند دارای دو رکن هستند : علی آمد.

فاعل فعل

۲- جمله های که فعل ربطی دارند دارای سه رکن هستند : هوا سرد شد.

مسند الیه مسند فعل

جایگاه و ترتیب اجزاء جمله

نهاد: معمولا در صدر جمله می آید.

فعل: همیشه در آخر جمله می آید.

مسند: قبل از فعل ربطی می آید.

مفعول: معمولا پیش از فعل ربطی می آید.

متمم : پس از نهاد و پیش از مسند می آید .

اگر جمله هم مفعول هم متمم داشته باشد اول مفعول بعد متمم می آید .

یوسف کتاب را به کتابخانه داد .
فاعل مفعول متمم فعل

منادا : در آغاز جمله و پیش از نهاد می آید .

بدل : بعد از مبدل منه می آید .

تمیز : معمولاً قبل از فعل می آید .

مضاف الیه : بعد از مضاف می آید .

صفت بیانی : معمولاً پس از موصوف می آید اما صفات پیشین مثل اشاره و پرسش قبل از موصوف می آید .

قید : معمولاً در آغاز جمله می آید . اما در جاهای دیگر جمله هم جای می گیرد .

جمله از حیث مفهوم :

به چهار نوع تقسیم می شود : خبری ، پرسشی ، عاطفی و امری

۱- جمله خبری : در آن از وقوع کار یا بودن و پذیرفتن حالتی به اثبات با نفی خبر می دهیم .

۲- جمله پرسشی : در آن درباره چیزی یا کسی سوال می پرسیم .

۳- جمله عاطفی : که با آن یکی از عواطف خود از قبیل تعجب ، تمنی ، خشم و جز آنها را بیان می کنیم .

چه هوای خوبی !

۴- جمله امری : که در آن انجام دادن کاری یا داشتن و پذیرفتن رفتن صفت و حالتی به اثبات یا نفی طلب می شود.

جمله شرطی : با دو فعل ساخته می شود و شرطی را بیان می کند و جزء جمله های مرکب است که بعداً توضیح داده می شود.

در جمله های شرطی جمله ای که به حرف شرط همراه است **شرط** و جمله دیگر را **جزا** می گویند .

ما هم می آییم .
جزا

اگر بیایید
شرط

جمله مستقیم و غیر مستقیم

۱- **جمله مستقیم** : جمله است که در آن اجزای کلام ، نظم طبیعی و ترکیب مستقیم خود را داشته باشد و دستور مند باشد .

۲- جمله غیر مستقیم یا نادرستور مند: جمله ای است که در آن ،
اساس نظم طبعی و آیین ترکیب اجزا و ارکان به هم خورده باشد .

باز برگردم به تاریخ

متمم بعد از فعل

جمله فعلی و جمله اسنادی

۱- جمله فعلی : جمله است که از نهاد و فعل تام ساخته شده باشد و دارای دو رکن باشد :

نهاد + فعل: **علی آمد.**

۲- جمله اسنادی: به جمله ای می گویند که از نهاد و مسند و فعل ربطی ساخته شده باشد یعنی دارای سه رکن باشد.

<u>هوا</u>	<u>سرد</u>	<u>است.</u>
نهاد	مسند	فعل ربطی

جمله بی فعل : به جمله ای گفته ای می شود که در ظاهر فعل نداشته باشد
و فعل در ژرف ساخت یعنی در تقدیر باشد .

صبح بخیر ، ایستادن ممنوع

جمله ساده . جمله مرکب

۱-جمله ساده : جمله است که در آن تنها یک فعل به کار رفته باشد .

علی به کتابخانه رفت.

۲-جمله مرکب : جمله ای است که در آن بیش از یک فعل به کار رفته باشد .

علی به کتابخانه رفت تا درس بخواند.

جمله مستقل و ناقص

۱- جمله مستقل یا کامل: جمله ای است که به تنهایی مفهوم روشن و کامل دارد.

آزادی بزرگترین نعمت‌هاست.

۲- جمله ناقص: جمله ساده ای است که به تنهایی مفهوم روشن و رسایی ندارد.

اگر وقت داشتم...

جمله مثبت و منفی

۱- **جمله مثبت :** جمله ای است که چیزی را خبر می دهد یا طلب می کند .

شیرین درس می خواند .
برای امتحان آماده شو .

۲- **جمله منفی :** جمله ای است که چیزی را نفی کند یا عدم آن را طلب کند .

شیرین درس نمی خواند .
برای امتحان آماده نشو .

جمله معترضه : جمله ای است که در ضمن جمله اصلی می آید و مفهومی یا نکته ای را توضیح می دهد و اگر آن را حذف کنیم خللی در مفهوم اصلی پدید نمی آید .

این جمله را بین دو ویرگول یا دو خط تیره می گذارند .

استادم – خدا او را پیامرزد – مرد سخن شناسی بود .

جمله مرکب :

جمله هایی هستند که معنی آنها با یک فعل تمام نمی شود و برای آن که معنی کاملی را برسانند به چندین فعل نیاز دارند .

جمله مرکب از دو جمله پایه و پیرو تشکیل شده است .

۱- جمله پایه : جمله ای است که غالباً غرض اصلی را در بر دارد .

۲- جمله پیرو : جمله ای است که معنی کاملی ندارد و جمله ناقصی است که مفهومی از قبیل زمان ، مکان ، شرط و جز آن را به مفهوم جمله پایه می افزاید .

راههای تشخیص جمله پایه و پیرو

۱- معمولاً جمله پایه غرض اصلی گوینده را در بردارد و جمله دیگر جمله پیرو است.

۲- جمله پیرو غالباً همراه یکی از حروف ربط می آید.

۳- فعل در جمله پیرو می تواند به مصدر یا صفت تاویل شود.

تذکر : جمله پیرو به مصدر یا صفت تاویل می شود و در جمله پایه یک نقش نحوی بر عهده می گیرد که به بررسی این نقشها می پردازیم .

الف – جمله پیرو به تاویل مصدر

۱- در نقش نهاد: برای روشن کردن اتومبیل کافی است ، استارت بزنید .
پایه پیرو

استارت زدن برای روشن کردن اتومبیل کافی است .
نهاد

۲- مفعول :

تقاضا کرده است که به شهر منتقل شود .

پایه حرف ربط پیرو

به شهر منتقل شدن را تقاضا کرده است .

مفعول

۳- مضاف الیه : امید هست که غم دلم نقصان پذیرد .
پایه پیرو

امید [نقصان پذیرفتن غم دل] هست .
مضاف الیه

۴ — مسند :

دیده را فایده آن است که دلبر بیند.
پایه پیرو

فایده دیده دلبر دیدن است.
مسند

قید :

تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده است

پیرو

دل سو دا زده از غصه دو نیم افتاده است

پایه

از هنگام افتادن سر زلف تو در دست نسیم ، دل سو دا زده از غصه دو نیم افتاده است .

قید

جمله پیرو به تاویل صفت :

دو حالت دارد یا **نقش صفتی** می پذیرد یا **صفت جانشین موصوف** است در نتیجه نقش های اسم را می پذیرد .

حالت اول : صفت

دانشجویی که می کوشد ، موفق می شود .

پایه پیرو



دانشجوی کوشا موفق می شود .

صفت

حالت دوم : صفت جانشین موصوف

۱- نقش نهاد

<u>هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد</u>	<u>بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد</u>
پیرو	پایه

هر آورنده و شمارنده عیب دگران پیش تو ، بیگمان عیب تو... خواهد برد.
صفت جانشین موصوف ، نهاد

۲- مفعول :

دوست مشمار آن که در نعمت زند لاف یاری و بردار خواندگی
پایه پیرو

آن [در نعمت لاف یاری و برادر خواندگی زننده] را دوست مشمار.
مفعول

۳- منادا :

ای که در کوچه معشوقه ما می گذاری بر حذر باش که سر می شکند دیوارش
پیرو پایه

ای [در کوچه معشوقه ما گذرنده] بر حذر باش
منادا

ضمیر اشاره در جمله مرکب

گاهی در جمله مرکب ضمیر اشاره ای می آید که مرجع آن ، همان مصدر یا صفت مؤول است و ضمیر اشاره هر نقش نحوی داشته باشد مصدر یا صفت مؤول نیز آن نقش را خواهد داشت .

آن که می کوشد موفق می شود.

نهاد پیرو پایه

آن کوشنده موفق می شود .

صفت نهاد مسند فعل

فعل از جهت ساختمان

در زبان فارسی فعل از جهت ساختمان به شش دسته تقسیم می شود .

۱- ساده : رفت.

۲- پیشوندی : در رفت .

۳- مرکب : زمین خورد .

۴- پیشوندی مرکب : دم در کشید .

۵- عبارت فعلی : از چشم افتاد .

۶- لازم یک شخصه : سر دم شد .

ساختمان فعل ساده

همچنانکه در دستور ۱ گفته شد با حذف ن از مصدر بن ماضی بدست می آید :

رفتن - رفت

اما ساختن بن مضارع از بن ماضی قاعده ساده ای ندارد ولی آنها را می توان در هشت گروه جای داد اگر چه استثناهایی هم وجود دارد .

گروه اول: فعلهایی که مصدر آنها به “یدن” ختم می شود. در این گروه پس از حذف “ید” از بن ماضی، بن مضارع به دست می آید.

مصدر	بن ماضی	بن مضارع
آرامیدن	آرامید	آرام
باریدن	بارید	بار

استثناهای گروه اول:

مصدر
آفریدن
گزیدن
شنیدن
دیدن
چیدن

بن ماضی
آفرید
گزید
شنید
دید
چید

بن مضارع
آفرین
گزین
شنو
بین
چین

گروه دوم : فعلهایی است که مصدر آن به “ دَن ” ختم می شود . در این گروه پس از حذف “ د ” از بن ماضی ، بن مضارع به دست می آید .

بن مضارع
ران
کن

بن ماضی
راند
کند

مصدر
راندن
کندن

استثنای گروه دوم:

بن مضارع

آزار

آ

بر

زن

شو

کن

میر

بن ماضی

آزرد

آمد

برد

زد

شد

کرد

مرد

مصدر

آزردن

آمدن

بردن

زدن

شدن

کردن

مردن

گروه سوم : فعلهایی که مصدر آنها به “ودن” ختم می شود در این گروه پس از حذف “د” از بن ماضی ، “و” به “آ” تبدیل می شود تا بن مضارع به دست آید .

بن مضارع

آسا

آزما

بن ماضی

آسود

آزمود

مصدر

آسودن

آزمودن

استثناها گروه سوم:

بودن ← بود ← بود
درودن ← درود ← درو

گروه چهارم : فعلهایی است که مصدر آن به “ اَدَن ” ختم می شود در این فعلها پس از حذف “ اد ” از بن ماضی ، بن مضارع به دست می آید .

بن مضارع
افت
ایست

بن ماضی
افتاد
ایستاد

مصدر
افتادن
ایستادن

استثناها گروه چهارم:

ده
زا

داد
زاد

دادن
زادن

گروه پنجم

فعلهایی که مصدر آن به **ختن** ختم می شود در این فعلها با حذف **ت** از بن ماضی و تبدیل **خ** به **ز** بن مضارع بدست می آید.

بن مضارع
اندوز
آموز

بن ماضی
اندوخت
آموخت

مصدر
اندوختن
آموختن

استثناها

شناس
فروش
گسل

شناخت
فروخت
گسیخت

شناختن
فروختن
گسیختن

گروه ششم :

فعلهایی است که مصدر آن به **ستن** ختم می شود در این فعلها پس از حذف **ست** از بن ماضی ، بن مضارع بدست می آید .

بن مضارع
آرا
توان

بن ماضی
آراست
توانست

مصدر
آراستن
توانستن

در فعلهایی این گروه گاهی فقط یک صامت و یک مصوت
باقی مانده و دو حالت دارد.

۱- اگر مصورت مانده **ا** یا **آ** باشد صامت **ه** افزوده می شود.

حَه
خواه

حَسْت
خواست

حَسْتَن
خواستن

۲- اگر مصوت باقی مانده **اُ** باشد تبدیل به **او** می شود.

جَو

جُسْت

جُسْتَن

استثناهای گروه ششم

بن مضارع	بن ماضی	مصدر
پیوند	پیوست	پیوستن
بند	بست	بستن
خیز	خاست	خاستن
شکن	شکست	شکستن
نگر	نگریست	نگریستن
نشین	نشست	نشستن

گروه هفتم

فعلهایی است که مصدر آنها به **شتن** ختم می شود در این فعلها پس از حذف **ت** از بن ماضی و تبدیل **ش** به **ر** بن مضارع به دست می آید.

بن مضارع
گذر
پندار

بن ماضی
گذشت
پنداشت

مصدر
گذشتن
پنداشتن

استنهای گروه هفتم

بن مضارع

ریس

نویس

گرد

بن ماضی

رشت

نوشت

گشت

مصدر

رشتن

نوشتن

گشتن

گروه هشتم :

فعلهایی که مصدر آنها به **ختن** ختم می شود در این فعلها پس از حذف **ت** از بن ماضی و تبدیل **ف** به **ب** بن مضارع بدست می آید .

بن مضارع
تاب
شتاب

بن ماضی
تافت
شتافت

مصدر
تافتن
شتافتن

در این گروه گاهی اُ قبل از ب به او تبدیل می شود.

آشوب
روب

آشفت
رُفت

آشفتن
رُفتن

و گاهی فقط ت حذف می شود و بن مضارع ساخته می شود

باف
شکاف

بافت
شکاف

بافتن
شکافتن

استثنای گروه هشتم

بن مضارع	بن ماضی	مصدر
رو	رفت	رفتن
سنب	سفت	سفتن
گیر	گرفت	گرفتن
گو	گفت	گفتن

از نهفتن ، بن مضارع و ساختهای مضارع به کار نمی رود .

فعل‌های چند شکلی : بن ماضی برخی فعل‌ها به چند شکل به کار می‌رود .
در نتیجه مصدر آنها نیز چند گونه است در حالی که بن مضارع آنها اغلب یکسان است .



بن مضارع	بن ماضی	مصدر
گسل	گسیخت گسست گسلید	گسیختن گسستن گسلیدن
انگار	انگاشت انگارد انگارید	انگاشتن انگاردن انگاریدن
شنو	شنید شنفت شنود	شنیدن شنفتن شنودن

بن مضارع	بن ماضی	مصدر
گذار	گذاشت گذارد	گذاشتن گذاردن
افراز	افراشت افراخت	افراشتن افراختن
زا	زاد زاید	زادن زاییدن

فعل مرکب

فعلی است که از ترکیب صفت یا اسم با یک فعل ساده بدست می آید و مجموعاً یک معنی را می رساند .

زمین خوردن ، لخت کردن

راه های شناخت فعل مرکب

۱- اسم یا صفتی که با فعل مرکب آمده است نقش نحوی ندارد.

۲- جزء فعل در معنی حقیقی اش بکار رفته است .

۳- جمعاً یک معنی را بیان می کند.

مثلاً **زمین خوردن**: ۱- زمین نقش نحوی ندارد ۲- خوردن در معنی بلعیدن

نیست ۳- جمعاً به معنی اصابت کردن بکار رفته است.

همکرد

فعل ساده ای است که با آن فعل مرکب می سازند:

کردن ، خوردن

که به بررسی چند نمونه می پردازیم.

۱- کردن: رایج ترین همکرد در فارسی است که هم فعل لازم می سازد (زاری کردن) و هم متعدی (تسلیم کردن)

۲- ساختن: این فعل نیز مثل **کردن** است ولی کمتر از آن کاربرد دارد. و در زبان قدیم بیش از امروز کاربرد داشته است.

کمین ساختن: کمین کردن

۳- نمودن: معنی اصلی آن در فارسی نشان دادن ، نمایش دادن ... است اما هنگامی که به معنی **کردن** باشد فعل مرکب می سازد .

زاری نمودن : زاری کردن

- ۴- دادن: رضا دادن ، گواهی دادن
- ۵- زدن: مثل زدن ، فریاد زدن
- ۶- خوردن: غم خوردن ، حسرت خوردن
- ۷- بردن: جمله بردن ، رنج بردن
- ۸- آوردن: اسلام آوردن، حمله آوردن
- ۹- گرفتن: انس گرفتن ، خشم گرفتن

تذکر: در فعل مرکب می توان میان دو جز آن فاصله انداخت.

تحصیل کردن: او تحصیلات خوبی در دانشگاه کرده است.

(البته بعضی محققان فاصله افتادن را یکی از دلایل فعل ساده می دانند.)

فعل های لحظه ای و تداومی

۱- فعل لحظه ای : فعلی است که جریان یا امتداد عمل یا حالت را کوتاه و لحظه ای و به صورت شروع نشان می دهد.

مانند **افتادن ، ترکیدن**

دارم می افتم: عمل را در شرف وقوع بیان می کند.

فعل تداومی: فعلی است که جریان عمل یا حالت را با تدام بیان می کند و ابتدا و انتهای آن مورد نظر نیست.

مانند بافتن ، شمردن ، جوشاندن

دارم می بافم : عمل را در حال وقوع نشان می دهد .

چند نکته:

- ۱- ساخت ماضی نقلی لحظه ای = ساخت مضارع اخباری تداومی
- ۲- ساخت ماضی بعید لحظه ای = ساخت ماضی استمراری تداومی
- ۳- مضارع ملموس لحظه ای نشان می دهد که عمل در آینده اتفاق می افتد.
- ۴- مضارع ملموس تداومی عمل یا حالت را در حال وقوع نشان می دهد.

رابطه ی فعل با حرف اضافه

برخی از فعل ها با حروف اضافه خاص به کار می روند. مثلاً

با کسی { معامله کردن
قرار گذاشتن
ازدواج کردن

به کسی { سپردن
نگاه کردن
دعا کردن

تذکر:

در بسیاری از موارد فهم متون فارسی بستگی به فهم ارتباط حرف اضافه با فعل دارد.

در مواردی معنای فعل تابع حرف اضافه است. مثلاً

صبر کردن بر چیزی: تحمل کردن چیزی

صبر کردن از چیزی: صرف نظر کردن از چیزی

زمان دستوری ، زمان تقویمی

زمان تقویمی: همان زمان اصلی است. یعنی گذر لحظه ها که درک می کنیم و به گذشته و حال و آینده تقسیم می شود .

زمان دستوری: نامی است که فعل ها با آن نامیده می شود.

مثلاً **رفتیم:** ماضی ساده است اما گاهی بر زمان حال و آینده دلالت دارد.

موارد استعمال ماضی ساده (مطلق)

۱- بیان وقوع فعل در زمان گذشته به طور مطلق : من رفتم

۲- بیان وقوع فعل در حال یا آینده : بچه ها خدا حافظ من رفتم .

۳- به جای ماضی استمراری در «بودن» و «داشتن» :

سالتها بود که او را ندیده بودم.

۴- به عنوان فعل معین در ماضی بعید (رفته بود) و در ماضی ملموس (داشتم
می رفتم)

موارد استعمال ماضی نقلی

۱- در تقابل با ماضی مطلق فعل هایی چون شنیدن ، فهمیدن ، دیدن

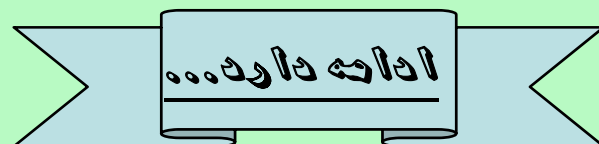
فهمیدم که نامه را نوشته است.

۲- بیان فعلی که در زمان گذشته شروع شده و هنوز ادامه دارد.

همه در راه مانده اند.

۳- بیان فعلی که در گذشته اتفاق افتاده و اثر یا نتیجه ی آن تا حال باقی است .

سعید به کتابخانه رفته است.



۴- بیان فعلی که واقع نشده ولی احتمال وقوع آن هست :

قوانینی که هنوز وضع نشده اند.

۵- به جای ماضی التزامی:
احتمالاً سعید به خانه رفته است .

۶- در ماضی ملموس نقلی از مصدر داشتن به عنوان فعل معین :

داشته میرفته است.

۷- در ماضی ابعاد از مصدر بودن به عنوان فعل معین:

رفته بوده ام.

موارد استعمال ماضی استمراری

۱- بیان فعلی که در زمان گذشته استمرار و ادامه داشته است.

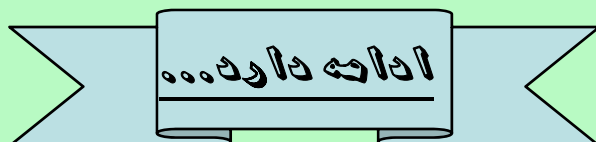
آب به این حوضها می رسید.

۲- بیان فعلی که در زمان گذشته چند بار تکرار شده است.

برای خودم ورقه ی انجام کار می نوشتم.

۳- بیان عادت در گذشته.

پدرم سالها سیگار می کشید.



۴- بیان فعلی که در زمان وقوع آن فعل دیگری هم واقع شده باشد.

سعید ناهار می خورد که من وارد شدم.

۵- به جای مضارع التزامی.

کاهش دوباره می آمد و چشم ما را روشن می کرد.
بیايد روشن بکند

۶- به جای فعل التزامی همراه با بیان آرزو...

کاش سعید هم می آمد.
بیايد

موارد استعمال ماضی نقلی مستمر

در جایی به کار می رود که جمع میان موارد استعمال ماضی نقلی و ماضی استمراری مورد نظر باشد.

ادیان میراث فرهنگی آن اجتماع را غنی تر می ساخته اند.

موارد استعمال ماضی بعید

۱- بیان فعلی که در گذشته ی دور اتفاق افتاده است.

سالها پیش پیر مردی آمده بود.

۲- بیان فعلی که پیشتر از فعل دیگری اتفاق افتاده باشد.

سیمین کارش را تمام کرده بود که سعید آمد.

موارد استعمال ماضی ابعاد

ماضی ابعاد برای بیان وقوع فعلی که در گذشته دور تر اتفاق افتاده و به طریق نقل حکایت گفته می شود ، به کار می رود.

در کشتی زوجه استاد محمد علی نا خوش شده بوده است و آقا حاجی ... می پرداخته است ♦

موارد استعمال ماضی التزامی

۱- بیان وقوع فعل در گذشته همراه با شک و تردید.

شاید تا به حال رفته باشد.

۲- بیان وقوع فعل در گذشته همراه با آرزو و تمنی.

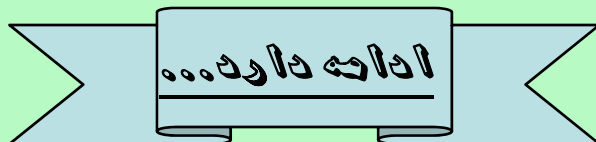
ای کاش آمده باشد.

۳- بیان فعل همراه با شرط.

اگر کسی نتوانسته باشد...

۴- بیان فعل همراه با تشبیه:

مثل این است که چیزی که چیزی را گم کرده باشم.



۵- بیان فعل بعد از ادات استثناء .

من نگفته ام مگر این که شما گفته باشید.

۶- بیان فعل در مقام لزوم یا صواب.
گوینده باید طبعی توانا داشته باشد.

۷- در جمله پیرو به جای مضارع التزامی.

خیلی ساده آمده بود تا حرفی زده باشد.
۸- به جای فعل امر از ساخت دوم مشخص داشتن.

این را هم اطلاع داشته باشید...

موارد استعمال ماضی ملموس

ماضی ملموس فعل را در شرف اتفاق افتادن، یا در حال اتفاق افتادن در گذشته نشان می دهد.

داشتم ناهار می خوردم که علی وارد شد.

موارد استعمال ماضی ملموس نقلی

ماضی ملموس نقلی از ماضی نقلی داشتن و ماضی نقلی فعل اصلی ساخته می شود .
این ساخت فعل را در حال اتفاق افتادن به طریقه نقلی بیان می کند.

عصر مثل هر روز ... داشته می رفته است .

این فعل در زمان محاوره بیشتر رایج است.

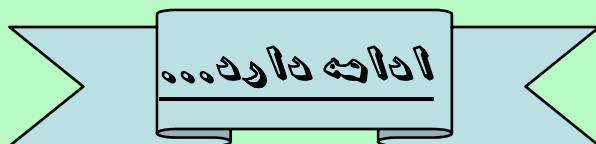
مهمترین موارد استعمال مضارع اخباری

- ۱- بیان وقوع فعلی در زمان حال : به کتابخانه می روم.
- ۲- بیان افعالی که پیوسته در حال رخ دادن هستند:

پرنده‌گان تخم می گذارند.

- ۳- بیان افعالی که عادت و تکرار را می رسانند:

هر روز با اتوبوس بر می گردم.



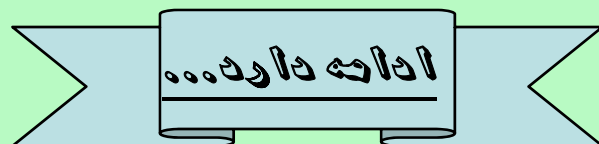
۴- بیان شرط و جزای شرط: چهار حالت دارد.
الف- شرط و جزهر دو مضارع اخباری:

اگر می آیی من هم می آیم.

ب- شرط با مضارع اخباری، جزا با مضارع التزامی:
اگر می آیی من هم بیایم.

ج- شرط با مضارع التزامی، جزا با مضارع اخباری:
اگر بیایی من هم می آیم.

د- شرط با ماضی مطلق جزا با مضارع اخباری :
اگر شما به وعده تان عمل کردید من هم عمل می کنم.



۵- بیان وقوع فعل در آینده: فردا به مدرسه می روم.

۶- در نقل داستان یا خبر به جای ماضی: ملت کاندی را مقدس می داند.

۷- برای شروع نقل قول: می گویند: روزی ...

موارد استعمال مضارع التزامی

۱- بیان وقوع فعل همراه با شک و تردید: شاید سعید بیاید.

۲- بیان وقوع فعل همراه با آرزو و تمنا: کاش سعید بیاید.

۳- در شرط: اگر تو بیایی.

۴- در جزا: اگر تو می آیی من بیایم.

۵- فعلهایی که با لزوم همراه است. باید بروم.

موارد استفاده ماضی ساده

مضارع ساده ، ساخت فعل مضارع است بدون پیشوند “می” و “ب” و استعمال عمومی ندارد و گاهی به جای مضارع اخباری یا التزامی به کار می رود .

فعل معین از خواستن در فعل مستقبل : **خواهم رفت** .
و از داشتن در مضارع ملموس : **دارم می روم** .

موارد استعمال مستقبل

۱- برای بیان وقوع فعل در زمان آینده :

جمعه آینده به باغ خواهیم رفت.

۲- در جمله های پیرو ، برای بیان جزا ، شرط .

اگر شما بروید من هم خواهیم رفت.

فعل های معین و ربطی

فعلهای است، بودن، شدن، باشیدن اگر به تنهایی به کار برود فعل ربطی هستند.

هوا سرد است.

اما اگر به همراه فعل دیگری بیایند و به صرف آن کمک کند فعل معین نامیده می شود.

رفته است رفته بود دیده شد.

کاربرد فعل در متون کهن فارسی

از آنجا که بخش اعظمی از دروس رشته زبان و ادبیات فارسی به متون نظم و نثر اختصاص دارد . لازم است دانشجویان به کاربرد فعل در این متون توجه کنند .

ویژگی های کاربرد فعل در متون گذشته به اختصار عبارتند از :

۱- حذف شناسه از آخر فعل به قرینه جمله قبلی و بندرت بعدی

چون نیمه شب بود بار بر نهادند و برفت . (برفتند)

۲- آوردن باء زینت در اول ماضی : شیخ را بگرفتند و بزدند .

۳- افزودن باء زینت به اول فعل منفی : هیچ چیز در او نماند .

۴- افزودن الف در آخر فعل : گفتا ، آیدا ، دادا

۵- استعمال ماضی نقلی با فعلهای استم ، استی ، ... رسیدستم (رسیده ام)

۶- ماضی استمراری علاوه بر شکل امروزی در قدیم به صورت های مختلفی به کار می رود .

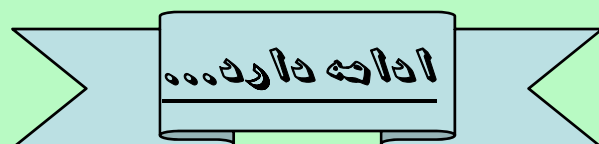
۱- همی به جای می : همی رفت.

۲- ی در آخر به جای می : یافتی (می یافت)

۳- می در اول ی در آخر : می گفتی

۴- همی در اول ی در آخر : همی کردمی

۵- ب در اول ی در آخر : براندی



۶- می و ب در اول : می بسوخت

۷- همی و ب در اول : همی بگریستم

۸- می و ب در اول ی در آخر : می براند می

۹- مانی و تانی در آخر با ب یا بدون ب : برفتمانی، نکردتانی

۱۰- همی در آخر : تو رسیدی همی

۱۱- ید در آخر : شدندید

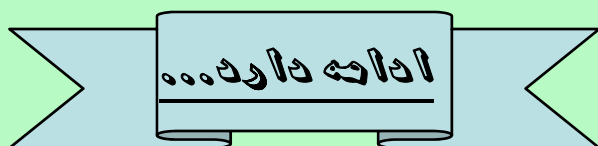
۷- فعل مضارع نیز علاوه بر صورت امروزی صورت های دیگری دارد .

۱- همی به جای می : همی گوید

۲- همی در آخر : پیچدهمی

۳- ب به جای می در مضارع اخباری : بسوزد (می سوزد)

۴- مضارع ساده به جای التزامی : پس طریق سپریم تا



۵- مضارع ساده به جای اخباری : نامه نویسد

۶- ی در آخر است و نیست : کار تو از این بهترستی

۷- ی در آخر : خوانندی (می خوانند)

۸- ب در اول و ی در آخر : پیاموزمی

۸- فعل دعا: امروزه به صیغه مضارع التزامی ادا می شود در قدیم در سوم شخص مفرد قبل از شناسه **ا** می آمده است. **دهد** ← **دهاد**

باد	مخفف	بواد
مباد	مخفف	مبواد
گاهی الفی در آخر		بادا

۹- فعل امر : امروزه با **ب** می آید . **برو** .

مگر فعل های پیشوندی و مرکب: **بردار** ، توجه فرمایید .

ولی در آثار قدیم به صورت های گوناگون :

۱- همراه **ب** : **بزی**

۲- بدون **ب** : **کن**

۳- همراه **ی** : **می اندیش**

۴- همراه **می و ب** : **می بدانید** .

۱۰- فعل بیان خواب :

در قدیم در نقل حوادثی که در خواب می دیدند در آخر فعل **ی** (یای بیان خواب) اضافه می کردند .

یوسف به خواب دید که ستاره فرو آمدی .

این از ویژگی سبکی قرن ۴ تا ۶ است ولی بعدها هم به تقلید به کار رفته است .

۱۱- بایستن : امروزه ساختهای : باید ، بایست ، می بایست ، به صورت قید به کار می رود اما در متون قدیم ساخت های فعل از آن دیده می شود .

۱- بایم : مضارع ساده ، اول شخص مفرد

۲- نبایند : مضارع ساده ، سوم شخص جمع

فعل های ناقص:

در زبان فارسی فعلهایی هست که با فا عل و مفعول و متمم معنای آن کامل نمی شود و نیاز به کلمه ای دیگر دارد که به آن تمیز می گوییم و این فعل ها ناقص نامیده می شوند .

من او را از خود برتر یافتم .

نهاد مفعول متمم تمیز فعل

معروف ترین فعلهای ناقص :

دانستن ، دیدن ، شمردن ، یافتن ، حس کردن ، انگاشتن ، پنداشتن ، گرفتن ،
گمان بردن ، نهادن ، نامیدن ، خواندن ، گفتن ، خطاب کردن ، معرفی کردن
، لیست کردن ، ضبط کردن ، گردانیدن ، ساختن و داشتن.

تذکر:

افعال دال بر لیاقت و ضرورت ، این افعال بر خلاف دسته های پیش لازم اند و تمیز را به نهاد جمله وابسته می سازند . یعنی مصداق نهاد و تمیز یکی است .

<u>مرا</u>	<u>شاید</u>	<u>انگشتی</u>	<u>بی نگین</u>
متمم	فعل	نهاد	تمیز

افعال : سزیدن ، شایستن ، بایستن و زیبیدن

تذکر: گروه متممی یعنی حرف اضافه و متمم نیز جمعاً می تواند جایگاه تمیز را اشغال کند.

مر مرا بر راه پیغمبر شناس

مفعول تمیز (پرو پیغمبر)

ژرف ساخت ، تنازع

زبان شناسان می گویند هر جمله ای یک رو ساخت و یک ژرف ساخت دارد .

رو ساخت آن چیزی است که بر زبان می آوریم .

ژرف ساخت آن چیزی است که در ذهن گوینده جای دارد .

مثال:

کتابی که خریده ای به این قیمت نمی ارزد (رو ساخت)

تو کتابی خریده ای ، کتاب به این قیمت نمی ارزد (ژرف ساخت)

در این مثال کتاب یک بار ذکر شده است .

گاهی کلمه ای که ادغام شده است برای دو جمله دو نقش متفاوت دارد در این صورت تنازع پیش می آید . کتاب برای جمله اول مفعول و برای جمله دوم نهاد است .

۱- واژه مشترک برای فعلی مفعول و برای فعل دیگر نهاد است.

لیوانی که شکستی مال من بود.

مفعول

نهاد

The diagram shows two red arrows pointing from the word 'نهاد' (Nehad) to the words 'لیوانی' (Livan) and 'شکستی' (Shakasti) in the sentence 'لیوانی که شکستی مال من بود.' The word 'مفعول' (Maf'ul) is written above the arrow pointing to 'شکستی'.

۲- واژه مشترک برای فعلی متمم و برای فعلی دیگر نهاد است .
تازه وارد با مردی که در ردیف آخر نشسته بود ، گفتگو کرد ..

نهاد

متمم

The diagram shows two red arrows pointing from the word 'نهاد' (Nehad) to the words 'مردی' (Mardi) and 'گفتگو کرد' (Ghaftgu kard) in the sentence 'تازه وارد با مردی که در ردیف آخر نشسته بود ، گفتگو کرد ..'. The word 'متمم' (Mamam) is written above the arrow pointing to 'گفتگو کرد'.

۳- واژه مشترک برای فعلی متمم و برای فعلی دیگر مفعول باشد.

از پولی که شما در جیب دارید خرج می کنیم.

The diagram shows two red arrows. One arrow starts from the word 'پولی' (money) and points to the word 'خرج' (spend). The other arrow starts from the word 'خرج' and points to the word 'می' (particle). The word 'مفعول' (Object) is written below the first arrow, and the word 'متمم' (Complement) is written below the second arrow.

۴- واژه مشترک مضاف الیه و نهاد باشد.

رفیق کسی باش که خیر خواه تو باشد.

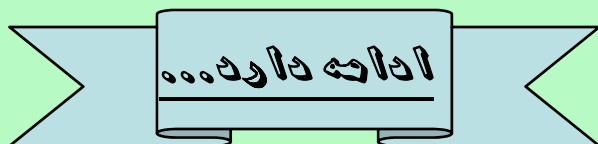
The diagram shows two red arrows. One arrow starts from the word 'کسی' (someone) and points to the word 'باش' (be). The other arrow starts from the word 'باش' and points to the word 'تو' (you). The word 'مضاف الیه' (Object of the preposition) is written below the first arrow, and the word 'نهاد' (Subject) is written below the second arrow.

حذف

دیدیم که اجزایی از سخن حذف می شود .

دلایل حذف :

- ۱- عرف زبان : **صبح بخیر** : صبح شما به خیر باشد .
 - ۲- حذف به قرینه لفظی : آن است که در خود جمله یا جمله دیگر لفظی می آید .
که نویسندگان از تکرار آن پرهیز می کنند :
- به احمد گفتم که سلام مرا به شما برساند. (حذف احمد از جمله دوم)**



۳- حذف به قرینه معنوی : آن است سیاق کلام و مفهوم کلی جمله ها و عبارتها باعث حذف کلمه یا کلماتی در جمله می گردد و خواننده از روی سیاق کلام و مفهوم کلی جمله ها کلمه محذوف را در می یابد .

معلم می گوید : درس تمام شد شما (دانش آموزان) کتابهایتان را ببندید .

حذف فعل: فعل از ارکان جمله است و جمله بدون فعل دارای معنی و مفهوم کامل نیست.

اما فعل گاهی حذف می شود.

۱- به دلیل عرف زبان: درود بر شما (باد) خدا حافظ (باشد)

۲- به قرینه لفظی: چه درسی دارید ؟ هندسه (داریم)

۳- به قرینه معنوی: از مشدی غلام چه خبر (هست)؟

حذف نهاد:

نهاد از ارکان جمله است و بیشتر به قرینه لفظی حذف می شود .

سنایی از مدح سرایان بود (سنایی) گاهی هزل می گفت.

حذف مسند: مسند معمولاً به همراه فعل ربطی حذف می شود.

که مریض است؟ علی (مریض است)

حذف مفعول: مفعول بندرت به تنهایی حذف می شود و اغلب همراه حرف نشانه و دیگر اجزای جمله حذف می گردد.

کتاب کو؟ - علی برد (علی کتاب را برد)

حذف متمم: متمم نیز معمولاً همراه حرف اضافه و گاهی با اجزای دیگر جمله حذف می شود.

که کتاب مرا به شما داد؟ - محسن (محسن کتاب شما را به من داد)

حذف حرف ربط: حرف ربط نیز گاهی حذف می شود.

پیا (که) نیفتی

اجزای دیگر جمله از قبیل قید، صفت، مضاف الیه معمولاً همراه سایر اجزای جمله حذف می شوند.

احمد دیروز مداد قرمز مرا برداشت و برد. (در جمله دوم همه اجزاء جمله اول حذف شده است.)

اضافه:

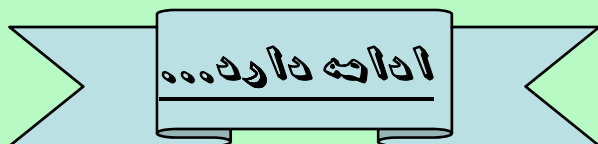
اضافه آن است که اسمی را با کسره اضافه به اسم دیگری نسبت بدهیم.

چند نکته:

۱- اصل این است که مضاف الیه بعد از مضاف بیاید و بین آن دو کسره اضافه باشد.

اما گاهی مضاف الیه اول می آید و کسره اضافه حذف می شود. به آن اضافه مقلوب می گویند و اسم مرکب می سازد.

کارخانه (خانه ی کار) **گلاب** (آب گل)

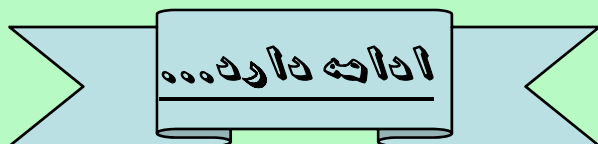


۲- گاهی فقط کسره اضافه حذف می شود و به آن فک اضافه می گویند.

پدر زن (پدرِ زن)

۳- آوردن چند اضافه را پشت سر هم تابع اضافات می گویند.

جلد کتاب گلستان سعدی



۴- اگر مضاف به آ یا او ختم شده باشد در آخر آن به جای کسره اضافه یای مکسور می افزایند.

دریای خزر ، بازوی رستم

اگر مضاف به ه بیان حرکت مختوم باشد به جای کسره اضافه ، ه می گذاریم

کارخانه^ء ایرج

ومی توانیم ی بگذاریم ، کارخانه ی ایرج

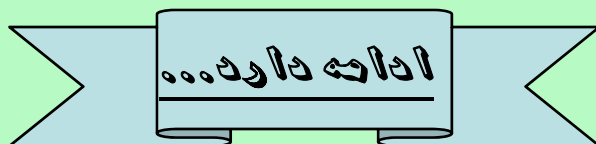
اقسام اضافه :

۱- اضافه تخصیصی : در اطاق (در اختصاص به اطاق دارد)

۲- اضافه ملکی : بین آن دو رابطه مالکیت وجود دارد .

خانه احمد (خانه ای که مال احمد است)

تفاوت این دو : در اضافه ملکی معمولاً مضاف الیه ، انسان است و می تواند مالک باشد ، ولی در اضافه تخصیصی این چنین نیست .

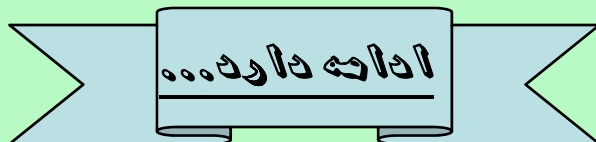


۳- اضافه تشبیهی : بین آن دو رابطه شباهت است .

لبِ لعل (لبِ مانند لعل) دایه ابر (ابری که مانند دایه است)

۴- اضافه استعاری : آن است که مضاف در معنی غیر حقیقی خود استعمال شده باشد .

چنگالِ مرگ (مرگ مانند حیوانی با چنگال خویش آدمیان را می رباید)



۵- اضافه توضیحی : مضاف اسم عام است و مضاف الیه نام مضاف را بیان می کند.

روز جمعه ، شهر قوچان

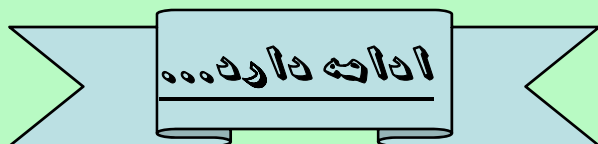
۶- اضافه بیانی: مضاف الیه جنس مضاف را بیان می کند .

ظرف مس

اگر به مضاف الیه ی نسبت اضافه شود به صفت نسبی تبدیل می شود.

ظرف مسی

صفت



۷- اضافه اقترانی: بین آن دو مقارنت و همراهی وجود دارد.

پای ارادت (پایی که با ارادت همراه بود)

۸- اضافه بنوت (فرزندی): مضاف الیه نام پدر مضاف است.

رستم زال (رستم پسر زال)

تذکر: نوع اضافه گاهی مربوط به مفهوم کلمات و قصد گوینده است. پس گاهی یک اضافه چند حالت دارد.

چشم نرگس

- ۱- چشم نرگس به شقایق نگران خواهد شد. (استعاری)
- ۲- دختری زیباست ، چشم نرگس او را کسی ندارد. (تشبیهی)
- ۳- چشم نرگس درد می کند. (تخصیصی)

نکته هایی درباره حروف

برخی از حروف در اثر تحولات تاریخی متروک شده است و برخی از آنها تحول معنایی یافته اند. بدون شناخت این تحولات درک متون قدیم دشوار است.

این حروف را به ترتیب الفبایی بررسی می کنیم.

آبر: حرف اضافه و صورتی از **بر** است. **ابر دست** ← **بردست**

باز: حرف اضافه به معنی **به سوی**، **به جانب**:

باز پیمان شدند (به سوی پیمان رفتند)

پیش: حرف اضافه به دو معنی:

۱- **نزد، با، به:** یکی پیش شوریده حالی نوشت.

۲- **در برابر:** **جهاندار پیش جهان آفرین.**

بر: حرف اضافه به معنی نزد، به:

نِشْتَن بر رستم نامدار

دون: حرف اضافه برای استثنا به معنی جز، غیر.

هزار دینار دون دیگر چیزها

را: شایعترین کاربرد آن، به عنوان نشانه ی مفعول است اما گاهی حرف اضافه است و در معانی ذیل به کار می رود .

۱- از: قضا را در آمد.

۲- به: یکی را گفتم.

۳- برای: پذیره شدن را بیاراستند.

۴- در: سرهفته را کرد آهنگ ری.

۵- در برابر: زخم فلک را نه مغفر است.

گاهی را نشانه ی اضافه است.
کان سوخته را جان شد .
جان آن سوخته

گاهی را همراه نهاد می آید.
گرگ را آرزوی را یکی میش کند.
نهاد

فا: حرف اضافه به معنی به و بر:

دل فا زبان گوید.

فرا: حرف اضافه به معنی به، در:

چراغ یقینم فرا راه دار.

فراز: حرف اضافه به معنی بر و به:

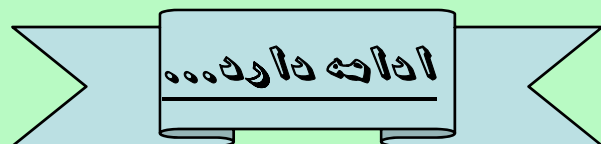
فراز یکی پیل نر.

که : گاهی برای تاویل است که در جملات مرکب از آن بحث شد.

گاهی حرف ربط ساده است به معنای ذیل:

۱- بلکه: نه ، که از ناله ی مرغان چمن در طرب است (که اضراب)

۲- زیرا، به علت آن که :
که با من هر چه کرد آن آشنا کرد (که تعلیل)



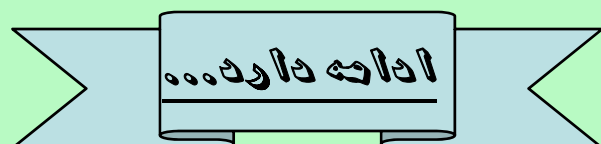
۳- در حالی که : بر آید که ما خاک باشیم و خشت.

۴- اگر برای شرط: چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار.

۵- چنانکه:

که آشنا نکند در میان آن فلاح

زدیده ام شده یک چشمه در کنار روان



۶- لیکن: برکنم دیده که من دیده از او بر نکنم.

۷- برای تغییر و شرح: خاک مشرق شنیده ام که کنند...

۸- برای مفاجات (بیان امر ناگهانی)
او به سخن در ، که در آمد غبار

ناگهان

مَر : حرفی است که پیش از نهاد و مفعول و متمم می آمده و ظاهراً برای تأکید بوده است .

مَر او هست پرورده کردگار

نهاد

به افعال مانده شو مرپری را

متمم

مَر او را به آیین پیشین بخواست

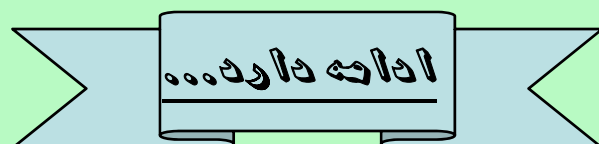
مفعول

مگر : گاهی حرف اضافه و برای استثنا ست :
مگر کسی که به زندان عشق در بند است.

گاهی قید است به معنای ذیل:

۱- قید شک و تردید : چویها بسته ام از دیده به دامان که مگر
شاید

۲- قید تاکید : تو گویی مگر فره ایزدی است .
همانا



۳- قید استفهام انکاری :

دلش بس تنگ می بینم مگر ساغر نمی گیرد ؟

۴- قید تشبیه :

ندیده ام مگر این شیوه از پری آموخت.
گویا

۵- به معنی از قضا :

مگر از هیئت شیرین تو می رفت حدیثی.
اتفاقا

و : حرف ربط است گاهی به معنی در حالی که است (واو حالیه)

اجلم می کشد و درد فراقش سبب است .

در حالی که

وا : حرف اضافه به معنی **با ، به :** عشق وا ما گفتن .
با

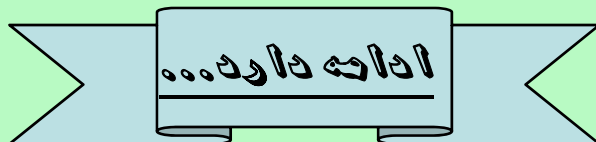
ورای : حرف اضافه به معنی **جز :**
ورای طاعت دیوانگان زما مطلب.
جز

یاد آوری :

۱- گاهی برای یک متمم دو حرف اضافه پیش و پس آن می آوردند .

بر ... اندرون / ز...بر / از برای ... را / به ... اندر

۲- گاهی هر دو حرف اضافه پیش از متمم می آمد :
دو تن را نیامد سر اندر به خواب



۳- حرف اضافه پیش از متمم می آید اما گاهی در قدیم پس از متمم می آمد .

بیند اشتر را سقط او راه بر (بر راه)

۴- گاهی از حروف اضافه مرکب (به جهت ، به محض) حرف به حذف می شود .

پا برهنه جانب مسجد دوید .
به جانب

پیشوند و پسوند

پیشوندها و پسوند ها واژگهایی هستند که در اول یا آخر
واژه ها می آیند . و مفهوم جدیدی به آنها می بخشند و در
برخی موارد طبقه دستوری آنها را عوض می کنند.

پیشوندهای معروف و کاربرد های مهم آنها

ب -

- ۱- ب + اسم : صفت . **بخرد** : خردمند
- ۲- ب + اسم : قید . **بسرعت** : سریع
- ۳- ب + اسم : اسم مرکب . **بدست** : وجب
- ۴- ب + حاصل مصدر : قید . **بزودی** : سریعا

با: بر سر اسم می آید و صفت مرکب می سازد .
با هنر: هنرمند

باز: به معنی دوباره و از نو است و یا معنی کلمه را موکد می کند.

باز آمدن (مصدر – فعل) **بازگشت** (بن ماضی) **بازپرس** (بن مضارع)

بر :

در اول اسم می آید و صفت می سازد . **بر کنار**
در اول فعل : **برداشتن – برداشت** (بن ماضی) **برانداز** (بن مضارع)

بی : پیشوند نفی است و بر سر کلمه های زیر می آید و صفت می سازد.

۱- در اول اسم : **بی ادب**

۲- در اول بن فعل : **بی تاب**

۳- در اول ضمیر : **بی خود**

۴- در اول ترکیبات و صفی : **بی همه چیز**

در :

در اول فعل : **در آمدن**

در اول بن ماضی: **در آمد**

در اول بن مضارع : **در گذر**

فر : این پیشوند در چند کلمه قدیم مانند "**فر خسته**" و چند

اصطلاح جدید **فر آورده** و **فر آیند** دیده می شود .

فرا:

- ۱- در اول فعل : فرا گرفتن
- ۲- در اول بن مضارع : فرا خور
- ۳- در اول ضمیر مبهم : فراهم

فراز : در اول فعل فعل می آید : فراز آوردن

فرو:

- ۱- در اول فعل : فرو بردن
- ۲- در اول بن فعل : فروکش
- ۳- در اول اسم : فرومایه

لا: حرف نفی عربی است و در فارسی پیشوند است: **لاعلاج**، **لاکردار**

ن: پیشوند نفی است و در موارد زیر به کار می رود.

- ۱- بر سر صفت: **نسنجیده**
- ۲- بر سر اسم: **نستوه** (صفت)
- ۳- بر سر بن فعل، اسم یا صفت می سازد: **نترس**
- ۴- در وسط صفت‌های بیانی مرکب: **خدانشناس**

نا : پیشوند نفی است و در موارد زیر به کار می رود .

۱- بر سر اسم : **نا کام** (صفت)

۲- بر سر صفت : **نادرست**

۳- در وسط صفت‌های بیانی : **حق ناشناس**

۴- در اول بن مضارع : **ناشناس**

۵- در اول بن ماضی : **ناشایست**

۶- در اول مصدر : **نادیدن**

۷- در صفت‌هایی که بر خویشاوندی ناتنی دلالت می کنند .

ناپدری ، نامادری

وا : در موارد زیر به کار می رود :

- ۱- در اول فعل : **وا خواستن**
- ۲- در اول بن ماضی : **واخواست**
- ۳- در اول بن مضارع : **وادار**
- ۴- در اول اسم : **واپس**
- ۵- در اول صفت مفعولی : **وارفته**

ور: در موارد زیر به کار می رود:

۱- در اول فعل: **ور رفتن**

۲- در اول بن ماضی: **ور شکست**

۳- در اول بن مضارع: **ور انداز**

۴- در اول اسم: **وردست**

۵- در اول صفت: **ورپریده**

هم: به معنی مصاحبت و همراهی در موارد زیر می آید.

- ۱- در اول اسم: **همکار**
- ۲- در اول بن ماضی: **هم نشست**
- ۳- در اول بن مضارع: **همنشین**
- ۴- در اول صفت‌های اشاره: **همین**
- ۵- در اول ضمیر مبهم: **همدیگر**
- ۶- در اول پسوند: **همسان**
- ۷- در اول حرف اضافه: **همچون**

پسوند های معروف و کاربرد های مهم آنها:

۱ : در موارد ذیل به کار می رود.

۱- برای مبالغه و تاکید و کثرت: **خوشا ، خرّما**

۲- با صفت ، اسم می سازد: **پهنا**

۳- در آخر بن مضارع ، صفت فاعلی می سازد: **دانا**

۴- در آخر بن مضارع صفت لیاقت یا مفعولی می سازد:

خوانا (لیاقت) رها (مفعولی)

۵- در آخر فعل دعا: **بادا**

ار: در سه مورد به کار می رود:

۱- با بن ماضی ، اسم مصدر می سازد: **دیدار**

۲- با بن ماضی و مضارع ، صفت فاعلی : **خواستار**

۳- با بن ماضی ، صفت مفعولی: **گرفتار ، مردار**

آسا: پیشوند تشبیه است و صفت و قید می سازد: **غول آسا**

اک: با بن مضارع اسم می سازد: **خوراک**

آگین: پسوند مبالغه ، با اسم، صفت می سازد: **عطر آگین**

ان: در موارد ذیل به کار می رود:

- ۱- با بن مضارع ، صفت فاعلی می سازد: **روان**
- ۲- برای نسبت پدری یا نیایی: **قبادان**
- ۳- برای ساختن قید زمان: **بامدادان**
- ۴- برای نسبت به مکان و قبیله: **توران ، چناران**
- ۵- برای ساختن اسم مصدر: **آشتی کنان**

اندر: پسوندی است به معنی نا بر خویشاوندی ناتی دلالت می کند.

مادر اندر: نامادری

انه: در موارد ذیل به کار می رود.

۱- برای تشبیه و نسبت و لیاقت: **ویرانه**، **جسورانه**

۲- اسم می سازد: **عصرانه**

۳- صفت و قید می سازد: **ماهانه**

انی: مأخوذ از زبان عربی است و برای نسبت به کار می رود:
روحانی

بار: به معنی کنار و ساحل: **رودبار ، جویبار**

بان: در مفهوم محافظت و فاعلیت: **باغبان ، دربان**

تاش: مأخوذ از ترکی به معنی هم: **خواجه تاش**

چه: پسوند تصغیر ، اسم مصغر می سازد: **باغچه**
چی: مأخوذ از ترکی برای نسبت: **توپچی**
دان: پسوند جا و مکان است و ظرفیت را می رساند: **آتشدان**
دیس: به معنی شباهت و هم مانندی:
تندیس (شبه تن، مجسمه)
زار: پسوند مکان: **لاله زار**

سار: در موارد زیر به کار می رود :

- ۱- برای شباهت : **دیوسار**
- ۲- برای کثرت در مکان: **کوهسار**
- ۳- در مفهوم جانب و ناحیه: **رخسار**
- ۴- برای نسبت و انصاف: **شرمسار**
- ۵- در معنی سر: **گاوسار**

سان: برای مشابهت : همسان

ستان: پسوند مکان: بوستان
در دو کلمه ی تابستان و زمستان دلالت بر زمان می کند.

سیر: پسوند مکان است : گرمسیر

ش: در آخر بن مضارع، اسم مصدر می سازد: خورش ، روش
معادل قدیم آن شت و شن بوده است: کنشت، کنشن

ک: در موارد زیر به کار می رود :

- ۱- برای تصغیر: **شاخک**
- ۲- برای تقلیل و تدریج در قید: **نرم نرمک**
- ۳- برای تقلیل در صفت: **دلخوش کنک**
- ۴- برای تحقیر و توهین: **شاعرک**
- ۵- برای تجیب و ترحم: **طفلك**
- ۶- برای تشبیه: **عروسک**
- ۷- برای نسبت: **سنگک**
- ۸- برای ساختن اسم آلت: **غلتک**
- ۹- برای ساختن اسم از صفت: **زردک**

کده: پسوند مکان: می‌کده

که: برای تحقیر: مرد که

کی: پسوندی است در تداول عامه صفت و قید می‌سازد:
یواشکی

گار:

۱- در آخر بن فعل، پسوند فاعلی: آفریدگار

۲- در آخر اسم پسوند نسبت: یادگار

۳- در آخر بن ماضی پسوند لیاقت: ماندگار

گان: در آخر اسم یا صفت شمارشی ، نسبت را می سازند:
مهرگان، دهگان

گانه: در آخر صفت ، پسوند نسبت است: **جداگانه ، دوگانه**

گانی: پسوند نسبت: **خدایگانی**

گاه: پسوند مکان و زمان: **دانشگاه ، صبحگاه**

گر:

۱- پسوند فاعلی و مبالغه: **دادگر**، **ستمگر**

۲- پسوند شغلی: **رفتگر**

گین: پسوند مبالغه و صفت می سازد: **خمشگین**

لاخ: پسوند مکان و کثرت: **سنگلاخ**

م: پسوند صفت شمارشی ترتیبی و صفت پرسشی: **دوم**، **چندم**

مان:

- ۱- پسوند نسبت در آخر صفت: **شادمان**
- ۲- پسوند نسبت در آخر اسم: **دودمان**
- ۳- پسوند سازنده اسم از بن مضارع: **زایمان**
- ۴- پسوند سازنده ی اسم ذات از بن ماضی: **ساختمان**

مند: مسند صفت و دارندگی و مبالغه: دانشمند

مین: پسوند صفت شمارشی ترتیبی و صفت پرسشی:
دومین ، کدامین

نا: از صفت، اسم می سازد: تنگنا

ناک: پسوند اتصاف و دارندگی : خشمناک

نده: با بن مضارع، صفت فاعلی می سازد: دونده.

در غیر بن هم می آید : شرمنده

و: پسوند اتصاف و تحقیر: ریشو ، یارو

وار: در معانی ذیل به کار می رود :

۱- دارندگی: امیدوار

۲- شایستگی: شاهوار

۳- هم مانندی: بهشت وار

۴- برای نسبت و اتصاف: گوشوار

واره: برای شباهت و نسبت: گوشواره ، سنگواره

ور: برای اتصاف و مبالغه: دانشور، بارور.
با ضمه هم می آید: رنجور

وش: پسوند تشبیه: حوروش

وند: برای دارندگی و اتصاف: فولادوند

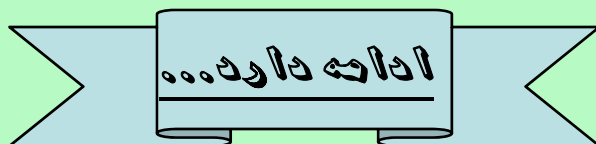
۵: های بیان حرکت در موارد ذیل به کار می رود:

۱- با بن مضارع اسم مصدر **(نالہ)** یا اسم آلت **(تابہ)** می سازد .

۲- با بن ماضی، صفت مفعولی می سازد: **گفته**

۳- برای ساختن صفت و قید در کلمه های مرکب: **یکشبه ، هیچ کاره**

۴- برای تشبیه به اسم پیوندی: **گوشه**



۵- برای تحقیر و تصغیر: **مَرده** ، دختره

۶- برای مبالغه : **خودکامه**

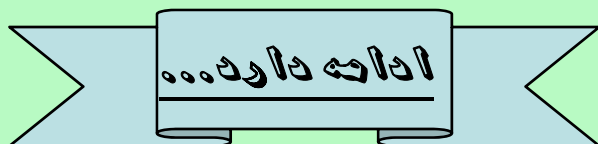
۷- با صفت بیانی و شمارشی ، اسم می سازد: **زرد** ، دهه

۸- تغییری در معنی ایجاد نمی کند: **رخساره**

۹- برای ساختن اسم منسوب: **روژه**

ی: اقسام بسیاری دارد:

- ۱- معروفترین آنها نشانه نسبت است: **تهرانی ، محمودی**
- ۲- **نشانه حاصل مصدر: خوبی**
- ۳- **نشانه نکره: بقالی**
- ۴- **نشانه وحدت: کیلویی**
- ۵- **نشانه لیاقت: گفتنی**



۶- نشانه قید زمان: **عمری**

۷- نشانه تحبیب و تفخیم: **نورچشمی**

۸- یای وصفی که به کمک که و جمله ی پس از آن ، اسم را
معرفه می کند.

کتابی که خریدم از جمال زاده بود

یت: مأخوذ از عربی و اسم مصدر می سازد: انسانیت

ین:

۱- صفت نسبی می سازد: سیمین

۲- صفت ساز: دروغین ، دیرین

۳- صفت برترین می سازد : مهین

ینه: صفت نسبی می سازد: سیمینه

یه: مأخوذ از عربی:

- ۱- در اسم خاص مکان: **امیریه**
- ۲- در اسم سازمان ها: **نظمیه**
- ۳- در اسم فرقه ها: **امامیه**
- ۴- در اسم اوراق خاص: **ابلاغیه**
- ۵- در اسم انواع ادبی: **هجویه**
- ۶- برای ساخت صفت نسبی: **اصلیه**

میانوند: علاوه بر پسوند و پیشوند، الفاظی در میان کلمه های مرکب می آیند که به آنها میانوند می گویند:

ا: سراسر

به: سر به سر

تا: سرتاسر

در: پی در پی

پایان